

بدیع اول در امر بابی

باب‌الباب که بود؟

فاروق ایزدی‌نیا

مقدمه

در تاریخ امر بابی و بهائی، نقطه آغازین را شبی می‌دانیم که جوانی ۲۵ ساله، مهبط وحی صمدانی، رسالت خود را به جوانی ۳۶ ساله در لباس طلبه‌ای مشتاق و در جستجوی محبوبی که بشارت قرب ظهورش را از استادش شنیده، ابلاغ می‌کند. ابتدای کار چندان به راحتی پیش نمی‌رود؛ چنان نیست که طلبه مزبور ادعای مظهر ظهور را بلافاصله بپذیرد و اگرچه خوف از آن دارد که مبادا با مظهر ظهور الهی محاجّه نماید، اما در کمال ادب و شاید شرمساری آن چه را که برایش در طول مدت کسب علم لاینحل مانده و بر اوراق کاغذ نگاشته به حضورش تقدیم می‌کند که اگر جوابش را داد، بتواند او را بپذیرد و در مقابلش سر تعظیم فرود آورد و الا آن را در حدّ ادعایی بی‌اساس تلقی کرده، به راه خویش برود و جستجویش را ادامه دهد.

این عمل او اگرچه با لطف و فضل مظهر ظهور الهی مواجه می‌گردد و جواب سؤالاتش داده می‌شود، اما کلامی که بر لسان مظهر ظهور جاری می‌گردد که اگر به این سؤالات پاسخی داده نمی‌شد، آیا دالّ بر آن بود که حضرتش کسوت رسالت را بردوش نداشت، کلامی کوتاه از حضرت بهاء‌الله را تداعی می‌کند که فرمود: «یا ابن الانسان لا تتعد عن حدک و لاتدع ما لاینبغی لنفسک. اسجد لطلعة ربک ذی القدرة و الإقتدار». (کلمات مکنونه عربی، شماره ۲۴) آیا در حدّ انسان هست که در

مقابل عظمت پروردگار و فرستاده او دست به امتحان بزند و از او دلیل و مدرک بطلبد؟ با این همه، حضرت اعلی در دلایل السبعه، جستجوی او و نهایتاً یافتن حق را در نزد صاحب حق ستوده‌اند:

«حتی طفل‌های اصفهان هم ... می‌گفتند که یک طلبه پیراهن چاک آمد از قبل سید و عالم کبیر آن ارض را که محمدباقر نام بوده، به دلیل و برهان الزام کرد. حال این یکی از ادلای این ظهور است که بعد از فوت مرحوم سید رفع الله درجه اکثر علمای وقت را دقت نموده و نیافت حق را الا در نزد صاحب حق و بر این سبب به موهبه‌ای مستوهب شد که غبطه آن را خلق اولین و آخرین الی یوم القیامة دارند.» (حضرت نقطه اولی، محمدعلی فیضی، ص ۱۱۹، پانویس ۱)

در مقایسه‌ای که بین نحوه ایمان آوردن جناب باب‌الباب و جناب قدوس صورت می‌گیرد، نفس ثانی مظهر ظهور را در همان نگاه اول می‌شناسد و از او حجت نمی‌طلبد و بدین لحاظ از اوج تقدسی برخوردار می‌شود که حضرت بهاء‌الله در توضیح عبارت قرآنی «فَعَزَّزْنَاهُمَا بِثَالِثٍ» در حق او می‌فرمایند:

«و اما ما سئلت عن الله ربك فيما أنزلناه من قبل علي محمد عربياً فاعلم بأن أول ما بعثناه بالحق فهو عليٌّ قد أشرقناه عن افق الفارس وأنزلناه علي ظلل الزوج من سماء عز علياً و آخر ما بعثناه فهو ايضاً عليٌّ و سميناه في الملائع الأعلی باسمنا القدوس إن أنت بذلك عليما و عززناهما بهذا الجمال الذي ظهر بالحق و أشرق عن افق الأمر بسطان مبینا ...» (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۸۸)

مضمون: (و این‌که از خدایت درباره آن‌چه که از قبل نازل شد بر محمد عربی [قرآن، سوره یس، آیه ۱۴] پرسیدی، پس بدان که اول کسی را که به حق مبعوث کردیم،

علی [حضرت ربّ اعلی] بود که از افق فارس او را طالع کردیم و او را در سایه روح از آسمان عزّت و بلندی نازل فرمودیم؛ و دیگری باز هم علی بود که مبعوثش کردیم و او را در ملاء اعلی به اسم قدوسمان تسمیه نمودیم اگر به آن واقف باشی و این دورا عزّت بخشیدیم به ظهور این جمالی که به حقّ ظاهر شد و از افق امر به عظمت آشکارا شراق نمود).

مقایسه این دو مقام را در بیانی از حضرت بهاءالله می‌توانیم مشاهده کنیم که می‌فرمایند: انسان عارف، مظهر ظهور را در همان نگاه اول می‌شناسد و ابداً حجّت از او نمی‌طلبد. و این که آیات حجّت قرار گرفته، صرفاً فضل الهی بر بندگان است تا راهی به سوی عرفان مظهر حقّ بیابند:

«سبحان الذی نزل الآيات بالحقّ وجعلها هُدًى و ذكرى للعالمين و بها عرف العباد نفسَه العلیّ العظیم و بها أنطق الممكنات علی ما شهد لنفسه بنفسه بأنّه لا اله الا أنا المقدر العزیز القدیر؛ و الذی جعل الله بصره حدیداً يعرفه بنفسه و بظهوره بین السّموات و الأرضین و الذی عجز عن عرفان نفسه بنفسه جعل الآيات له دليلاً لئلاّ يُجعل محروماً عن شمس العرفان فی أيام ربّه و يتمّ حجّته علی العباد و هذا من فضله عليهم ليشكروه و يكوننّ من الشّاكرين...» (لثالی حکمت، ج ۳، ص ۱۱۵-۱۱۴)

مضمون: (مقدّس است کسی که آیات را به حقّ نازل کرد و آن را هدایت و ذکری برای اهل عالم قرار داد و به وسیله آن خودش را به بندگانش شناساند و به این واسطه، آفریدگان را به سخن آورد تا بگویند آنچه را که خودش برای خویش شهادت داد که نیست خدایی غیر از من که توانا و عزیز و قدیر هستم. و کسی که خداوند به او دیده تیزبین داده باشد، او را به نفس او و به ظهورش بین آسمان‌ها و زمین‌ها می‌شناسد و کسی که از عرفان نفس او به خود او ناتوان بماند، آیات را دلیل

راه او قرار می‌دهد که مبادا از خورشید معرفت الهی در ایام پروردگارش محروم بماند و به این وسیله، حجتش را بر بندگان تمام می‌کند و این از فضل او بر آنها است تا او را سپاس گزار باشند.^(۱)

بنابراین، آن‌چه که جناب ملاحسین بشرویی در ابتدای کار انجام دادند، در کسوت کسانی بود که هنوز پای بند اصول آموخته شده در مکتب و مدرسه هستند و فضل الهی بود که سبب شد این تقاضای او پذیرفته شود و به دو حجت یعنی جواب سؤالات و نزول تفسیر بر سوره قرآنی یوسف، حقایق مظهر ظهور الهی را بر او ثابت کردند.^(۲)

در نگاهی دیگر، می‌توان جناب باب‌الباب را مظهر متحرّی واقعی حقیقت تلقی کرد که حتی در مقابل کسی که داعیه مظهریت ظهور را دارد، طلب حجت و برهان می‌کند و شاید به این وسیله راه را نشان نفوسی می‌دهند که در این دور صمدانی برای عقلائیّت، استدلال و تحرّی حقیقت ارزش قائلند و آن را در عرصه دین به کار می‌گیرند.

اگر به این نگاه بنگریم، شاید بتوانیم استنباط کنیم که هر یک از این دو نفس مقدّس در این دور الهی مظهر نوعی وصول به عرفان الهی و اقبال به مظهر ظهور ربّانی هستند. اما این استنباط در حدّ بشری است و حکم قطعی نمی‌توان داد. اما آن‌چه که بعد از آن لحظه رخ داد و این‌که چرا ایشان برای ابلاغ پیام الهی انتخاب گردید، موضوع بحث این مقاله مختصر است. با توجه به این موارد است که می‌توان به عظمت ایشان، کاری که ایشان انجام دادند و رویدادهای بعدی در زندگی کوتاه بعد از ایمانشان تا حدّی پی برد.

یوم الست و عهد آن

یوم الست که در قرآن کریم (سوره اعراف، آیه ۱۷۲) به آن تصریح شده، معروف است که خداوند از جمیع بندگان عهدی را گرفت و فرمود که آیا من خدای شما نیستم و همه جواب مثبت دادند. در واقع، اراده خود را در اراده حق فانی ساختند و کلمات مکنونه فارسی:

«ای دوستان من، آیا فراموش کرده‌اید آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجره انیسا که در فردوس اعظم غرس شده، جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید و من به سه کلمه طیبه تکلم فرمودم و جمیع آن کلمات را شنیده و مدهوش گشتید و آن کلمات این بود: ای دوستان، رضای خود را بر رضای من اختیار کنید و آنچه برای شما نخواهم هرگز نخواهید و با دل‌های مرده که به آمال و آرزو آلوده شده، نزد من می‌آیید. اگر صدر را مقدّس کنید حال آن صحرا و آن فضا را به نظر درآرید و بیان من بر همه شما معلوم شود.» (مجموعه الواح، ص ۳۷۷)

گویای همین مطلب است. اما این به بدایت خلقت مربوط نمی‌شود زیرا که احدی از بدایت خلقت خبر ندارد. این موضوع به ابتدای هر ظهور مربوط می‌شود که مظهر الهی از خلاق عهدی می‌گیرد که مشیت خود را در مشیت او فانی سازند و طبق اوامر الهی رفتار کنند. جمال مبارک در این باره توضیح داده‌اند:

«جمیع عالم به اراده حقّ جلّ جلاله خلق شده و آدم بدیع از کلمه مطاعه الهیه به وجود آمده و اوست مطلع و مکمن و معدن و مظهر عقل و از او خلق به وجود آمده؛ اوست واسطه فیض اولیه. از اول خلق علی ما هو علیه احدی اطلاع نداشته جز علم حقّ جلّ جلاله که محیط است بر کلّ شیء و قبل وجوده و بعد وجوده ... عالم ذر هم که مشهور است در بعثت انبیا بوده

و مادون آن موهوم و از ظنون و در حین ظهور کُلّ خلق در صقع واحدند و بعد به قبول و عدم قبول صعود و نزول و حرکت و سکون و اقبال و اعراض مختلف می‌شوند. مثلاً حَقَّ جَلَّ جلاله به لسان مظهر ظهور می‌فرماید السُّتُ برَبِّکُمْ. هر نفسی به قول بلی فائز شد، او از اعلی‌الخلق لدی الحَقِّ مذکور.» (یاران پارسی، ص ۴۱)

این معنی در لوح حجّ شیراز نیز تصریح شده است. وقتی امر می‌فرمایند که به سنّت مرسلین و سَجِيهٔ مَقْرَبِينَ بگویند: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ وَسَعْدِيكَ وَالتَّوْرَبِينَ يَدِيكَ.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۸۹ و ۹۰) تأکید می‌فرمایند که:

«بهذه الكلمة تُجِيبُ رَبِّكَ حِينَ الَّذِي اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَ نَادَى الْمَمْكِنَاتِ بِقَوْلِهِ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَإِنَّ هَذِهِ لَسَرٌّ هَذَا لَوْ أَنْتُمْ فِي أَسْرَارِ رَبِّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ بَلْ لَوْ تَشْهَدُ بَعِينَ الْفَطْرَةَ لِتَشْهَدَهُ حِينَئِذٍ يَكُونُ مَسْتَوِيًّا عَلَى أَعْرَاشِ الْمَوْجُودَاتِ وَ يَنَادِي بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمَهِيْمَنُ الْقَيُّومُ.» (همان مأخذ)

مضمون: (به این کلمات ندای پروردگارت را اجابت می‌کنی موقعی که بر عرش بنشست و ممکنات را به کلام «الست بر ربکم» ندا کرد و این سرّ است اگر در اسرار پروردگار تفکر نمایند بلکه اگر به عین فطرت نگاه کنید، همین الآن هم او را بر عرش موجودات جالس بینی که ندا می‌کند: نیست خدایی جز من که مهیمن و قیوم هستم.)

بنابراین، در یوم الست که در هر ظهور تکرار می‌شود، این عهد از جمیع گرفته می‌شود. اول کسی که به گفتن (بلی) توفیق یابد، او آدم اول، بدیع آن دور، اول من خلق الله در دوره آن مظهر ظهور است. حضرت عبدالبهاء در اشارتی لطیف می‌فرمایند که (باء) اول حرفی است که بر لسان موجودات جاری شد، زیرا کلمه (بلی) در جواب حضرت احدیت بر زبان آنها جاری شد:

«الباء أول حرف نطقت به ألسن الموحدين وانشقت به شفة المخلصين في كور الظهور والاختراع. بل أول حرف خرج من فم الموجودات و فاهت به أفواه الممكنات في مبدأ التكوين و الابداع عند ما خاطب الحق سبحانه و تعالى خلقه في ذر البقاء و نادى ألتست برّبكم قالوا بلى.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۴۴ / من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۳۸)

مضمون: (حرف «ب» اولین حرفی است که یکتاپرستان به آن سخن گفتند و لبان مخلصین در دوره ظهور به آن باز شد؛ بلکه اولین حرفی است که از دهان موجودات خارج شد و دهان ممکنات در ابتدای خلقت، زمانی که خداوند تعالی در عالم ذر ندای «الست برّبکم» بر آورد، به آن تکلم نمود.)

حضرت عبدالبهاء تکرار این یوم الست را به گونه ای دیگر بیان می فرماید:

«شمس حقیقت چون از مطلع آمال، فیض نامتناهی مبدول داشت و افق وجود به پرتو تقدیس منور گشت، چنان جلوه [ای] فرمود که ظلمات دهماء مضمحل و معدوم گردید. لهذا خطّه خاک غبطه افلاک شد و عرصه ادنی جلوه گاه ملکوت اعلی گشت. نفحات قدس وزید و روائح طیبه منتشر شد. نسائم ربیع الهی به مرور آمد و اریاح لواقح فیوضات نامتناهی از مهّب عنایت بوزید. صبح نورانی دمید و بشارت موهبت کبری رسید. نوبهار الهی در عالم امکانی خیمه و خرگاه زد. ارض وجود به حرکت آمد و خطّه شهود مهتر گشت. خاک افسرده، ریاض باقیه شد و ارض میته حیات ابدیه یافت. گل و ریاحین عرفان روید و سبزه نوخیز معرفت الله دمید. عالم امکان مظهر فیوضات رحمان شد و حضرت شهود جلوه گاه غیب مکنون گردید. ندای الهی بلند شد و بزم الست آراسته گشت. کأس میثاق به دور آمد و صلاهی عمومی بلند شد. قومی سرمست آن صهبای الهی شدند و گروهی محروم از موهبت عظمی ... شما ای یاران رحمانی، به شکرانه ربّ و دود زبان گشایید

و به حمد و ستایش جمال معبود پردازید که از این کأس ظهور سرمستید و
 از این جام صهبا پر نشئه و انجذاب.» (آیات بینات، ص ۳۷۵)
 از شجره انیسا نیز ذکری به میان آمد. حضرت عبدالبهاء آن را نیز صریحاً مربوط به
 عهد و میثاق الهی در هر دور می دانند:

«ای بندگان حضرت دوست، در ظل شجره انیسا در فردوس اعلی در بساط
 موهبت جمال ابهی حاضر شدید و خطاب عهد و میثاق را به جان و دل
 استماع کردید و جام الست را سرمست نوشیدید و به وفای عهد قیام
 نمودید و در سبیل پیمان جان و روان ایثار نمودید...» (حدیقه عرفان، ص
 ۲۷۸ به ص ۲۹۳ نیز نگاه کنید)

وقتی کسی از آن فقره کلمات مکنونه مربوط به شجره انیسا سؤال کرد، مرکز میثاق
 در جواب فرمودند:

«آن صبح صادق روشن، فجر میثاق است و شفق عهد نیز آفاق؛ شجره
 انیسا شجره مبارکه است که در فردوس اعظم نشو و نما نموده و سایه بر
 جمیع آفاق افکنده.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۲۶۰)

و در کلامی دیگر می فرمایند:

«مراد از آن عبارت فقره کلمات مکنونه یعنی صبح صادق روشن، فجر
 ظهور است که حضرت اعلی تجلی فرمودند و مراد از شجره مبارکه،
 جمال قدم است و مراد از آن فضا، فضای دل و جان است و حضور خلق
 عبارت از حضور روحانی است نه حضور جسمانی و ندای الهی در فضای
 دل و جان بلند شد و چون خلق هوشیار نشدند، لذا مدهوش گشتند.» (پیام
 بهائی، شماره ۲۷، ص ۴)

بنابراین، وقتی صبح صادق روشن که زمان گرفتن عهد الست از بندگان است، اوّل کسی که لبّیک گوید و ایمان آورد، همو آدم و بدیع اوّل است؛ همو کسی است که بر جمیع خلائق پیشی گرفته و بقیّه از او آفریده شده‌اند. بنابراین او آدم آن دور است و بقیّه بنی آدم.

اوّل من آمن

در تاریخ ادیان، اوّل کسی که به مظهر ظهور الهی اقبال می‌کند، مورد عنایت خاصّ است زیرا در آن لحظه، تنها نفسی است که آمادگی دارد تا پیام الهی را بشنود و به آن اقبال کند و پس از او دیگران در آن وادی قدم می‌گذارند. در واقع، او اوّل من خلق الله در آن یوم است و جز او احدی آمادگی آن را نداشته که کلام الهی را بشنود و به آن اقبال کند.

حضرت بهاء الله در وصف پطرس قدّیس، اوّل من آمن به حضرت مسیح در لوح هرتیک چنین می‌فرمایند:

«أن يا حبيب ينبغى لحضرتك أن تنفكر في كلمة الله وعظمتها وحلاوتها
إنها لتكفى العالمين. إن أوّل من آمن بالروح قد أخذَه جذب كلمة ربّه و بها
أقبلَ و آمن منقطعاً عمّا في أيدي الناس. هذا ينبغى لحيّتان البحر الأعظم.»
(لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۱۶)

مضمون: (ای دوست، لازم است که شما در کلام الهی و عظمت و حلاوت آن که اهل عالم را کفایت می‌کند، درست فکر کنید. اوّل کسی که به حضرت مسیح ایمان آورد، جاذبه کلام پروردگارش او را اخذ کرد به طوری که در کمال و ارستگی از آن چه که مردم در اختیار داشتند، به آن اقبال نمود و ایمان آورد. شایسته است که

ماهیان دریای بزرگ نیز چنین کنند.) در بیان تقلیب پطرس در اثر کلمه الله در بیان دیگر نازل:

«فاعلم أنّ الذی آمن بالروح فی اول امره کان صیاداً یصطاد الحوت فی البحر فلما أشرقت علیه الکلمة من افق الإرادة أقبل بکله إلى العزیز الحکیم.» (لنالی الحکمة، ج ۲، ص ۱۵۵)

مضمون: (پس بدان اول کسی که به حضرت مسیح ایمان آورد، صیادی بود که در دریا ماهی می گرفت. پس وقتی که کلمه الله از افق اراده بر او اشراق کرد، به تمام وجود به خداوند عزیز حکیم اقبال کرد.)

در واقع، در بیان فوق مشهود می گردد که انجذاب اول من آمن سبب ایمان او گردید و مجذوب کلمه الله شد و او را سرمشقی قرار می دهند برای کلیه نفوس انسانی که نیاز به مائده روحانی دارند. در حقیقت، کلمه الله به منزله دریا است و نفوس انسانی به منزله ماهی^(۳) و اول کسی که پی به این نیاز برد و مجذوب ماء حیوان گشت، اول من آمن بود. حضرت عبدالبهاء در تبیین این مقام می فرمایند:

«آدم، در اکوار الهیه و ادوار مقدسه رحمانیه، اول من آمن است؛ چه که بدیع اول است و بنی آدم، نفوسی هستند که در آن کور در ظل آن کلمه رحمانیه در آیند و به منزله سلاله و نسل او هستند. لهذا "و فضلناه علی کثیر مما خلق"^(۴) مراد فضیلت این نفوس است بر سایرین. ماعدا نفوسی که به منزله آبا هستند. چه که آن نفوس مستثنی هستند.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۱۸۲)

در این بیان، نکته جالب تعیین وجود ملائکه است. در ادامه می فرمایند:

«نفوسی که از عالم بشریت منسلخ شدند و به صفات ملکوتیه متّصف گشته‌اند، آن نفوس از ملاّ عالین و ملائکه مقربین محسوبند و به سمت ملکیت موسوم.»

تعبیر دیگری نیز در آثار حضرت عبدالبهاء مشاهده می‌شود و آن این است که مظاهر ظهور در هر دور، عبارت از آدم و اوّل من آمن عبارت از حوّا است و کلیّۀ مؤمنین بعد از اوّل من آمن عبارت از فرزندان روحانی آنها هستند. عین بیان مبارک چنین است:

«و اما ما سئلت من بدو الخلق إعلمی أنّه لم یزل كان الحقّ و كان الخلق لا أوّل للحقّ و لا أوّل للخلق. هذا من حيث الأجسام فی عالم الإمكان ولكن البدء المذكور فی الكتب المقدّسة عبارة عن بدء الظهور و الخلقه عبارة عن التولّد الثانی الروحانی كما قال المسيح ینبغی لكم أن تولدوا مرّة أخرى و لا شک أنّ مبدء هذا الخلق الروحانی كان نفس الظهور فی کلّ عهد و عصر لأنّ کلّ مظهر من مظاهر الحقّ هو آدم و اوّل من یؤمن به فهو حوّا و کلّ النفوس الّتی یتولّد بالولادة الثانویة الروحانیة أولادهما و سلالتهما.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۱۵۴)

مضمون: (و این‌که از ابتدای خلقت سؤال کردی، بدان که همیشه حقّ بوده و خلق بوده؛ نه اوّلی برای حقّ متصوّر و نه ابتدایی برای خلق موجود. این از لحاظ اجسام در عالم امکان است. ولی ابتدای مذکور در کتاب‌های مقدّس عبارت از ابتدای هر ظهور است و آفرینش، عبارت از تولّد ثانی روحانی است. همان‌طور که حضرت مسیح فرمود که شایسته است دوباره متولّد شوید. تردیدی نیست که ابتدای این آفرینش روحانی، خود ظهور در هر عهد و عصر است؛ زیرا هر مظهري از

مظاهر حق (آدم) و اول کسی که ایمان آورد عبارت از (حوّا) است و جمیع کسانی که به ولادت ثانوی روحانی متولد می‌شوند، فرزندان و نسل آنها هستند.

بنابراین، مقام اول من آمن، مقام کوچکی نیست که بتوان آن را سهل شمرد. زمانی که ملاً حسن بجزستانی در بغداد به حضور جمال مبارک تشرّف یافت، آن چه که مطرح نمود آن که خود را واجد صفات و اسمایی که حضرت ربّ اعلیٰ برای حروف حیّ قائل شده بودند، نمی‌دانست و به این علت دچار تردید گشت. حضرت بهاءالله تصریح فرمودند که صفاتی که حضرت اعلیٰ برای حروف حیّ قائل شدند، در واقع مربوط به (اول من آمن) و معدودی دیگر است:

«در حسن بجزستانی مشاهده نما؛ وقتی در عراق بین یدی حاضر و در امر نقطه اولی روح ما سواه فداه شبهاتی بر او وارد، چنانچه تلقاء وجه معروض داشت و جواب بالمواجهه از لسان مظهر احدیه استماع نمود. از جمله اعتراضاتی که بر نقطه اولی نموده آن که آن حضرت در جمیع کتب منزله، حروف حیّ را به اوصاف لاتحصی وصف نموده‌اند و من یکی از آن نفوس محسوبم و به نفس خود عارف و مشاهده می‌نمایم که ابداً قابل این اوصاف نبوده و نیستم. نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده و غافل از آن که زارع مقصودش سقایه گندم است ولیکن زوان بالتبع سقایه می‌شود. جمیع اوصاف نقطه بیان راجعست به اول من آمن و عده معدودات. حسن و امثال او بالتبع به ماء بیان و اوصاف رحمان فائز شده‌اند. و این مقام باقی تا اقبال باقی و الا به اسفل مقرّراجع.» (اقتدارات، ص ۱۳۸)

در این جا این بحث پیش می‌آید که اگر مقصود حضرت اعلیٰ از جمیع اوصاف مزبور جناب ملاً حسین بشرویی و چند تن دیگر بوده، اگر این نفوس نیز مشمول بیان فوق می‌شدند که می‌فرمایند: «این مقام باقی تا اقبال باقی» در این صورت

اوصاف مزبور به که راجع می‌گشت؟ حضرت عبدالبهاء در جواب فرزند مخاطب لوح مبارک فوق به این سؤال پاسخ عنایت فرموده‌اند. در این لوح مبارک عظمت مقام جناب باب‌الباب کاملاً مشهود می‌گردد:

«ای سلیل نبیل جلیل، سؤال از این عبارت مبارکه که در لوح مرحوم والد از سمای فضل نازل شده در ذکر حسن بچستانی که می‌فرماید، نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده غافل از آن که زارع مقصودش سقایه گندم است و لکن زوان بالتبّع سقایه می‌شود، جمیع اوصاف نقطه بیان راجع است به اول من آمن و عدّه معدودات؛ حسن و امثال او بالتبّع به ماء بیان و اوصاف رحمان فائز شدند و این مقام باقی تا اقبال باقی و الا به اسفل مقرّ راجع. انتهی قوله جلّ و علا».

بعد سؤال نموده‌اید که اول من آمن روحی له الفداء اگر محروم می‌شد در ظهور جمال مبارک حال چگونه می‌گشت و این اوصاف به که راجع بود؟ بدان که جمیع نعوت و محامد و اوصاف و کمالات از خصائص شمس حقیقت است و چون ضیاء صادر از او و راجع به او و این کمالات در حقایق سایره مقتبس از آن شمس حقیقت است و هر حقیقتی از حقایق به حسب استعداد و لیاقت خویش از آن انوار اقتباس می‌نماید. اول من آمن روحی له الفداء به منزله مه تابان بود که اقتباس انوار از آن شمس حقیقت نمود و سایر نفوس مهتدیّه جلیله در آن کور به منزله نجوم» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۴۸۰)

به این ترتیب، عظمت مقام حضرت باب‌الباب تا حدی مکشوف می‌گردد و دلیل فضیلت ایشان بر سایر نفوس نیز معلوم می‌گردد. در واقع، نورانیت نجوم هرگز به پای نور ماه نرسد؛ ماه مستقیماً از شمس حقیقت کسب نورانیت کرده و در دوران لیل به نورافشانی می‌پردازد. البته باید توجه داشت که فوز به این مقام فقط به علّت

«الایمان بالله و عرفان نفسه و الايقان بامرہ» حاصل شده است. در سورة الوفا به این نکته اشارتی لطیف دارند که:

«فانظر فی یوم القیامة لویحکمُ اللهُ علی أدنی الخلق من الذین آمنوا بالله بأنّ هذا أول من آمن بالبیان إنک لاتکن مریباً فی ذلک و کن من الموقنین و لاتنظر إلى الحدود و الأسماء فی هذا المقام بل بما حَقَّقَ به أول من آمن و هو الايمان بالله و عرفان نفسه و الايقان بأمره المبرم الحکیم.» (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۳۵۳)

مضمون: (نگاه کن به روز قیامت اگر خداوند به حقیرترین خلقش از کسانی که ایمان به خداوند آورده‌اند حکم کند که او اول من آمن به بیان است، ابدأ شک نکن و یقین داشته باش و نگاه به حدود و اسم‌ها در این مقام نکن بلکه به آنچه که سبب تحقّق اول من آمن شدن او گشته توجّه کن و آن ایمان به خداوند و عرفان نفس او و ايقان به امر مبرم حکیم او است.)

جوهر کل وجود

هر زمان که شخصی آماده شنیدن کلام الهی باشد، مظهر ظهور رسالت خویش را آشکار می‌سازد و به او ابلاغ می‌کند. حضرت مسیح این آمادگی را در جناب پطرس مشاهده فرمودند و حضرت ربّ اعلی در وجود جناب ملاً حسین بشرویی به رأی العین مشهود دیدند. در واقع، در آن لحظه و آن که امر الهی به جناب باب‌الباب ابلاغ شد، شخص دیگری دارای آن آمادگی نبود که این کلام را بشنود و اقبال نماید. جمال مبارک بنفسه المهيمنة علی الأشياء به این موضوع شهادت داده‌اند. در کتاب ايقان (ص ۱۷۳، طبع مصر) می‌فرمایند:

«در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضلائی کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و به عنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند. بعضی از اسامی آنها ذکر می‌شود که شاید سبب استقامت انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنّه شود: از آن جمله جناب ملا حسین است که محلّ اشراق شمس ظهور شدند. لولاه ما استوی الله عری عرش رحمانیته و ما استقرّ علی کرسی صمدانیته...»

در این بیان مبارک، صریحاً می‌فرمایند که در آن لحظه و آن، فقط جناب باب‌الباب آمدگی استماع کلام الهی و اقبال به آن را داشت و اگر حضرتش نبود، ظهور واقع نمی‌گشت. جناب اشراق خاوری در این خصوص این توضیح را مرقوم داشته‌اند:

«اگر ملا حسین در آن شب معین مخصوص که لیلۀ بعثت بود به محضر مبارک نمی‌رسید و مشرف نمی‌شد، هیکل مبارک اظهار امر نمی‌فرمودند و بر عرش رحمانیت که مقام اظهار امر است، مستقرّ نمی‌شدند و بر کرسی صمدانیت که مقام مظهریت و رتبه ربوبیت است، جالس نمی‌گشتند؛ زیرا ملا حسین اول من آمن بود یعنی تنها نفسی بود که در آن ساعت معین به تنهایی استعداد قبول کلمه را داشت و در آن ساعت معین و وقت معین در شرق و غرب عالم کس دیگری نبود که مستعدّ قبول کلمه باشد و اگر ملا حسین فرضاً در آن ساعت مشرف نبود، همانا اظهار امر به تعویق می‌افتاد و حقّ خود را معرفی نمی‌فرمود؛ زیرا صاحب استعدادی برای قبول کلمه الهیه جز او در آن ساعت بخصوص موجود نبود. اراده الله قرار گرفته که اظهار امر و قیام مظهر امر در وقتی که اراده الله قرار گرفته تحقق یابد و در همان حین صاحب استعداد قبول کلمه را خلق می‌فرماید و یک ثانیه تقدیم و تأخیر نمی‌شود.» (قاموس ایقان، ج ۳، ص ۱۴۰۴)

در واقع به بیان حضرت ربّ اعلیٰ، جناب باب‌الباب (جوهر کلّ وجود) بودند و ابداً کسی قابل قیاس با ایشان نبود. (در باب هفتم از واحد ششم کتاب بیان، ص ۲۰۹) در باره جناب باب‌الباب می‌فرمایند:

«چنان‌چه جوهر کلّ وجود در حین استماع مؤمن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در کینونت او بود که مقترن با کلّ نتوان ذکر کرد.»

جناب اشراق خاوری در این باب توضیح می‌دهند که:

«ملاحظه فرمایید که اول من آمن را می‌فرمایند جوهر کلّ وجود بود و او را با دیگران نمی‌توان مقایسه کرد. زیرا در کینونت او مناعت و ارتفاع خاصی بود و این همان استعداد قبول کلمه است که در آن ساعت معین فقط در او موجود بود و لهذا به او القای کلمه شد و اگر او نبود همانا در القای کلمه تأخیر می‌شد؛ زیرا صاحب استعداد که کینونتش دارای مناعت و ارتفاع باشد، وجود نداشت.»

البته عبارت (جوهر وجود) در مقام اول به مظهر ظهور الهی اطلاق می‌گردد. حضرت عبدالبهاء در مورد عظمت مشهود حضرت بهاء‌الله در ادرنه می‌فرمایند:

«آن جوهر وجود در محلّ منفی به قدرتی، عظمتی و قوتی کبریّ ظاهر شد که خوف و هراس قلوب اهل آن سامان را مستولی شد که مبادا این شعله در آن خطّه جهان افروز گردد...» (منقول در توقیعات مبارکه خطاب به احبّای شرق، ص ۱۶۱)

و در مورد حضرت اعلیٰ می‌فرمایند:

«ملاحظه فرمایید جوهر وجود، آن حقیقت نورانیّه و کینونت صمدانیّه و لطیفه ربّانیّه در میدان فدا جان‌فشانی فرمود...» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۰۱)

و در مقام دیگر به کتاب الهی مربوط می‌شود. نصرت الله محمدحسینی در باره باب هشتم از واحد سوم بیان می‌نویسد:

«در بیان این که هر چه در عالم نام شیئیت دارد، اسم و روح آن در بیان است. به عبارت دیگر بیان جوهر کل وجود است.» (حضرت باب، ص ۴۰ - ۱۰۳۹)

اما در عالم خلق به نفسی اطلاق می‌گردد که از هر گونه عرضی پاک و مقدّس باشد و جوهر وجودش به منصّه ظهور رسیده باشد و به بیان حضرت بهاءالله:

«جوهر انسانیت در شخص انسان مستور؛ باید به صیقل تربیت ظاهر شود. این است شأن انسان و آنچه معلق به غیر شد، دخلی به ذات انسانی نداشته و ندارد.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، ص ۱۲۹)

در واقع، ظهور مظاهر الهی نیز برای همین مقصود است که جوهر معانی را از معدن انسانی ظاهر فرماید. ظهور جوهر انسانی ربطی به مقام و مرتبه ظاهری او ندارد. حضرت اعلیٰ در این خصوص می‌فرمایند:

«در وقت جوهرگیری گندم پاک کن او قمیص نقابت را می‌پوشد؛ این است سرّ کلام اهل بیت (ع) در ظهور که می‌گردد اسفل خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل خلق.» (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۵۷)

توضیح دکتر داودی بر جوهر انسانی توضیح دهنده کل موضوع است:

«جوهر چیست؟ امر پایداری است که زوال نپذیرد؛ حقیقتی است که دیگرگون نشود؛ پایه هستی است؛ بنیاد زندگی است. معنی مقابل آن، عرض است. عرض چیست؟ چیزی است که می‌آید و می‌گذرد؛ نمود بی‌بود است؛ بر روی جوهر می‌نشیند، جوهر را ناپیدا می‌سازد و خود به جای آن

پدید می‌آید. مانند غباری بر آینه است؛ هم‌چون جامه‌ای در تن آدمی است؛ پسان تلی از خاک و سنگ بر روی گنجینه سیم و زر و گوهر است. آینه را نمی‌توان دید جز این‌که نخست غبار از چهره او بردایند؛ تن را نمی‌توان یافت جز این‌که نخست جامه از آن برکنند. گنج را نمی‌توان یافت جز این‌که نخست خاک از آن برگیرند.» (انسان در آیین بهائی، ص ۸۷)

حال، آن‌چه که به چشم ظاهر می‌بینیم، عرض است و آن‌چه در آن سوی عرض دیده می‌شود و باید به دیده باطن آن را دید، جوهر است. به ظاهر جز خاک پیدا نیست، اما به حکم خرد باید به گوهری که در زیر زمین نهفته است پی برد. بدین سبب است که مظهر ظهور می‌تواند جوهر کل وجود را بیابد و مأموریت و رسالت خود را به او ابلاغ نماید. حضرت بهاء الله صریحاً می‌فرمایند که اگرچه به علت عدم استعداد بندگان، موانعی برای جدا کردن جوهر از عرض وجود دارد اما این ظهور آن قدر عظیم است که:

«الیوم اگر ذره‌ای از جوهر در صد هزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعة ابحر مستور، هرآینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذره جوهر را از او فصل نماید.» (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۱۰۰)

جذب جواهر وجود در ابتدای ظهور جمال مبارک نیز از میان مؤمنین بیان صورت گرفت و آن‌چه که عرض بود به همان حال باقی ماند:

«الیوم یومی است که کلمه جذبیّه الهیه مابین سموات و ارض معلق و جذب می‌فرماید جواهر افنده ممکنات را و آن‌چه از نفوسی که از امکانه ترابیه صعود نموده‌اند، حکم ملل قبل و نفی بر آن نفوس من عندالله جاری. قسم به آفتاب معانی که اگر مقدار ذره‌ای از جوهر، بل اقل، در جبلی مستور باشد، البتّه کلمه جذبیّه و فصلیه آن را جذب نماید و از جبل فصل کند.

چنان چه در ملاً بیان ملاحظه می‌نمایید که آن چه از قلوب صافیّه و نفوس
زکیّه و صدور منیره در این قوم بود به مکمن اعزّ اعلیٰ و مقرّ سدره منتهی
متصاعد شدند آن چه از نفوس غیرمطهره کدره به اصل خود راجع گشتند.»
(دریای دانش، ص ۱۲۹)

جمال قدم در سورة الزّیارة نیز که به افتخار ورقة الفردوس، خواهر جناب باب‌الباب
عزّ نزول یافته به این موضوع اشاره دارند:

«فیا حیذا لک بما نسبک الله الی اسمہ الّذی به ظهرت رایاُ النَّصر و
أشرقت شمس الفضل و لاح قمر الجود و استقرّ جمال القدم علی عرش
اسمہ العلیّ العظیم و به رفعت ملکوت الأسماء و زینت هیاکل الصّفات و
ظهر هیکل القدس بطراز اسمہ القديم.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۳۰۴)

مضمون: (خوشا به حال تو که خداوند تو را به اسمش نسبت داد؛ اسمی که به آن
پرچم‌های نصرت برافراشته شد و خورشید فضل اشراق کرد و قمر جود نورافشانی
کرد و جمال قدم [حضرت اعلیٰ] بر عرش اسم بلندمرتبه عظیمش مستقر گشت و
به او ملکوت اسما بلند شد و هیاکل صفات زینت یافت و هیکل قدس به طراز
اسم قدیمش ظهور فرمود.)

در واقع، سورة الزّیارة مملوّ از این گونه عنایاتی است که جمال مبارک نسبت به این
نفس مقدّس ابراز داشته‌اند. در این لوح منیع، او را اول نوری که از جمال احدیه
ظاهر شده و اول خورشیدی که از افق الهیه اشراق کرده، نامیده‌اند و تصریح
فرموده‌اند: «لولاک ما ظهر جمال الهویّه و ما برز اسرار الصّمدیه.» (آثار قلم اعلیٰ، ج
۴، ص ۳۰۶) مضمون: (اگر تو نبود، جمال هویه ظاهر نمی‌شد و اسرار الهی آشکار
نمی‌گشت.)

خضوع و خشوع حضرت باب‌الباب

جناب باب‌الباب که بی‌اندازه مورد توجه عمده تلامیذ جناب سید کاظم رشتی بودند و حتی بعضی از شاگردانش به ایشان گفتند که اگر ادعای قائمیت فرماید، همگی خواهند پذیرفت و فرد طرف اعتماد جناب سید کاظم رشتی بود که به ایران اعزام شد تا با دو تن از اعظام روحانیون صحبت کند و حقیقت معتقدات شیخ و سید را بیان کند، و بعد از ایمان نیز بی‌اندازه مورد توجه کبار اصحاب و کلیه احباب بود، در حین عزیمت از ماکو از مولایش شنید که باید در خطه مازندران به جستجوی گنج پنهان پردازد و مطیع او گردد و منقاد او شود.^(۵)

جناب باب‌الباب در بارفروش به جناب قدّوس وارد شد و دو شب متوالی احبّا به دیدارش آمدند؛ اما آنچه که مایه حیرت عظیم است و از فردی عادی به ندرت ظاهر می‌شود آن که در شب اول، احبّا دیدند که جناب ملاحسین بر صدرنشسته و جناب قدّوس قائم به خدمت ایشان بودند؛ روز بعد دیدند که جناب قدّوس بر صدر جالس و جناب باب‌الباب دم در به نهایت خضوع ایستاده منتظر دستور جناب قدّوس است.

حضرت عبدالبهاء این خضوع و خشوع را بسیار مورد ستایش قرار داده؛ می‌فرمایند:

«در مازندران، شب، حضرت باب‌الباب چون حضرت قدّوس را دید و بیانات فضل و حکمت از لسان ایشان شنید، فوراً مانند عبد ذلیل بر خدمتش برخاست؛ علی‌الصّباح اصحاب دیدند که حضرت باب‌الباب با آن که مرجع اصحاب و سرور احباب بود، با نهایت تعظیم در حضور حضرت قدّوس دست به سینه ایستاده به قسمی که از خضوعش کل حیران شدند.» (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۰۲)

(بیانات فضل و حکمت) که مرکز میثاق بدان اشاره فرموده‌اند، در تاریخ نبیل چنین توضیح داده شده است که:

«قدّوس [از جناب باب‌الباب] پرسید: آیا از آثار مبارکه حضرت باب چیزی همراه داری؟ باب‌الباب جواب داد: از آثار مبارک چیزی همراه من نیست. قدّوس کتاب خطّی به او دادند و فرمودند: بعضی از صفحات این کتاب را مطالعه کنید. ملاً حسین قریب یک صفحه از آن کتاب را که خواند تغییر عجیبی در وجودش حاصل گشت و آثار حیرت و دهشت از سیمایش پدیدار شد. کلماتی که در آن کتاب مسطور بود، قلب او را تسخیر کرد. تأثیری عجیب و نفوذی شدید در وجودش حاصل شد. زبان به مدح و تمجید آن کلمات فصیح و جملات بلیغه گشود و در حینی که کتاب را از دستش به زمین می‌گذاشت، فرمود: سرچشمه‌ای که مؤلف این کتاب از آن استفاده نموده، وحی الهی و منبع اصلی است. ربطی به منابع معارف و علوم علما و دانشمندان معمولی ندارد. من اقرار می‌کنم که این کلمات در نهایت درجه شرافت و اعتلا است. به جمیع مطالب مندرجه در آن با نهایت یقین اعتراف و اذعان می‌نمایم. قدّوس در مقابل این سخنان باب‌الباب ساکت بود. ملاً حسین از سکوت و آثار ظاهره در سیمای قدّوس دانست که صاحب این آیات و کلمات، شخص قدّوس است. بی‌اختیار از جا برخاست و در آستانه در بایستاد و با خضوع تمام و احترام کامل گفت: گنج پنهانی را که حضرت باب به من وعده فرموده بودند، آشکار شد. الآن در مقابل چشم من قرار دارد. شک و حیرت من زائل گشت. اگرچه مولای محبوب ما در این ایام در قلعه چهریق محبوس است ولیکن مظهر قوت و آیت جلالت و عظمت او اینک در مقابل چشم من واضح و آشکار و مرآت عظمت و قدرتش در این حین برای من مکشوف و پدیدار است.»

(مطالع الانوار، ص ۲۴۹)

در واقع، جناب ملاحسین به عظمتی اقرار کرد که حضرت بهاءالله بعدها به آن شهادت دادند. جناب بابالباب در این جا درایت، سعه صدر و عظمت روح خویش را به نمایش گذاشت. حضرتش با یک نگاه به آثار صادره از قلم جناب قدّوس به عظمتی شهادت داد که جمال مبارک در این کلمات به آن گواهی دادند:

«طوبی لک یا اسمی بما مَزّت علیک نسّمات القمیص من یوسف العزیز
الذی سُمی بمحمّد قبل علیّ وإنّه لَسُمی باسمنا القدّوس فی مالأعلیّ و
بالسّبوح فی مدائن البقا و بکلّ الأسماء فی ملکوت الأسماء و به ظهر
سلطنتی و اقتداری ثمّ عظمتی و کبریائی لو أنتم من العارفین ...» (یادنامه
مصباح منیر، ص ۳۳۸)

مضمون: (خوشا به حال تو ای اسم من که نسیم‌های پیراهن یوسف عزیز بر تو مرور نمود که نامش محمدعلی است در مالأعلیّ به اسم قدّوس ما مسمی شد و در مداین بقا به سبوح تسمیه گشته و در ملکوت اسما به جمیع اسما نامیده شده و به او سلطنت و اقتدار من و عظمت و کبریای من ظاهر شده است اگر تو از عارفان باشی.)

توصیف جناب بابالباب در آثار الهی

جدا از دو عنوان (بابالباب) و (باب)^(۶) که به جناب ایشان عنایت شده و در بین احبّان نیز شهرت تامّ دارد، حضرت بابالباب به صورت‌های گوناگون توصیف شده‌اند. حضرت ولی‌ام‌الله در توقیع منیع نوروز ۱۰۱ می‌فرمایند:

«جوهر صدق و صفا و رافع رایت سودا و آیت استقامت و شهامت، النّجم
السّاطع و البدر اللّامع، حضرت اوّل من آمن که به لقب مرآت اوّلیه ملقّب و
به شهادت قلم اعلیّ "لولاہ ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقرّ

علی کرسی صمدانیته" مفتخر و تربت پاکش را طلعت اعلی پنج مایل در پنج مایل، شفای هر مریض و سقیم فرموده، چنین نفس نفیسی در مقاتله مازندران، هدف تیر سردار غدار گشت.» (توقیعات مبارکه خطاب به احتبای شرق، ص ۱۲۲)

به شهادت تاریخ نبیل (ص ۴۳۶):

«الواح متعدده به اندازه سه برابر قرآن در مدح و تمجید و اظهار عنایت نسبت به جناب باب‌الباب از قلم مبارک حضرت باب نازل شد.» در توقیع حضرت اعلی خطاب به علمای تبریز از ایشان به عنوان قائم خراسانی یاد شده است: «چرا تفکر در احادیث نمی‌کنند ... هم چنین حدیث اذا قام قائم منّا بخراسان ...» (عهد اعلی، ص ۳۳۵)

حضرت اعلی، جناب باب‌الباب را رجعت محمدی بیان فرموده‌اند و در مقابل نفس مبارک که مظهر حرف با، نقطه اولیه و مشیت ازلیه است، جناب ملاحسین نیز مظهر حرف سین، بدیع اول و رجعت محمدی است که جوهر کل وجود و جوهر جنّت است و کلّ شئون خیریه مثبتّه راجع به او است. (بشرویه، ص ۱۶۱ به نقل از بیان)

جمال مبارک در سوره‌الوفا در توضیح عود و رجعت به این نکته تصریح فرموده‌اند:

«فاشَهَد فی ظهور نقطه البیان جلّ کبریائه إنّهُ حَکَمَ لِأَوَّلِ مَنْ آمَنَ بِأَنَّهُ مُحَمَّدٌ رسول الله هل ینبغی لأحدٍ أن یتراضّ و یقول هذا عجمیّ و هو عربیّ أو هذا سُمی بالحسین و هو کان محمداً فی الإسم؟ لافوّ نفسی الله العلیّ العظیم و إنّ فطن البصیر لن ینظر الی الحدود و الأسماء بل ینظر بما کان محمداً علیه و هو امرالله و کذلک ینظر فی الحسین علی ما کان علیه من امرالله المقتدر المتعالی العلیم الحکیم و لما کان اول من آمن بالله فی البیان علی ما کان

محمد رسول الله لذا حکم علیه بآنه هو هو او بآنه عوده و رجعه.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۳۵۴)

مضمون: (پس بنگر در ظهور نقطه بیان جل کبریائه به درستی که او حکم کرد که اول من آمن محمد رسول الله است. آیا کسی می تواند معترض شود و بگوید این ایرانی است و او عرب؛ یا اسم این حسین است و اسم او محمد بود؟ خیر، قسم به نفس خدایی ام که بلندمرتبه و عظیم است، به درستی که شخص زیرک بینا ابداً به حدود و اسما نگاه نمی کند بلکه به آنچه که حضرت محمد بر آن قائم بود، می نگرد و آن امرالله است و هم چنین به حسین [بشرویی] به آنچه که قائم بر آن است می نگرد که امرالله مقتدر متعالی علیم حکیم است و وقتی که اول من آمن به خداوند در بیان بر همان قائم باشد که محمد رسول الله قائم بود، پس حکم کرد این همان او است یا رجعت او است.)

این موضوع در رویای علی خان ماکویی نیز ظهور و بروزی تمام داشت. در مطالع الانوار (ص ۲۳۹) آمده است:

«شب قبل از وصول ملاحسین به ماه کو، علی خان ماکویی خوابی دید. مشاژ الیه خواب خود را این طور بیان کرده که در رویا مشاهده کردم به من خبر دادند حضرت رسول الله قصد دارند به ماه کو تشریف بیاورند و از سید باب دیدن کنند و به آن حضرت عید نوروز را تبریک و تهنیت گویند. چون این خبر را شنیدم با نهایت سرعت دویدم تا به حضور رسول الله برسیم و مراتب خضوع و عبودیت خود را به محضر مبارکش تقدیم کنم. با نهایت شادمانی از کنار رودخانه دوان دوان می رفتم. بعد از این که یک میدانی دور شدم، به پلی رسیدم. دیدم دو نفر به طرف من می آیند. دانستم یکی از آنها حضرت رسول و دیگری یکی از اصحاب باوفای او است. با سرعت روان شدم که

خود را به اقدام او بیندازم و دامن عباى او را ببوسم. ناگهان بیدار شدم. چقدر مسرور بودم. نشاط سراپای مرا احاطه کرده بود. خیال می‌کردم در میان بهشت هستم. یقین کردم که آن‌چه را دیدم، رویای صادق است. لذا برخاستم، وضو گرفتم و نماز خواندم. بهترین لباس‌های خود را پوشیدم. عطر و گلاب استعمال کردم و پیاده به همان نقطه‌ای که در خواب حضرت رسول را دیده بودم، روانه شدم و به یکی از نوکرها گفتم سه رأس از بهترین اسب‌ها را زین و یراق کند و از دنبال من به سر پل بیاورد. هنگام طلوع آفتاب بود که خودم تنها از منزل بیرون آمدم و از شهر بیرون رفتم و به طرف پل از کنار نهر روان شدم. هنوز به پل نرسیده بودم، ناگاه از دور منظره‌ای دیدم و تعجب سراپای مرا فرو گرفت. دیدم همان دو نفری را که در خواب مشاهده کرده بودم به جانب من می‌آیند. یکی جلو و دیگری در دنبال بود. چون به آنها رسیدم، بی‌اختیار خود را به پای آن که خیال می‌کردم رسول الله است، انداختم و با نهایت اخلاص اقدام او را بوسه زدم و درخواست کردم که هر دو سوار شوند. آن که در جلو بود، گفت: من نذر کرده‌ام که تمام راه را پیاده بپیامیم، از این جهت سوار نخواهم شد. مقصودم این است که بالای کوه بروم و شخص جلیلی که در آن جا محبوس است، زیارت کنم.

مشاهده آن رویا و تعبیر آن به زودی سبب شد که علی‌خان نسبت به حضرت باب توجه و احترامش بیشتر شد و به صدق ادعای آن حضرت یقین حاصل کرد. با کمال خضوع به ملازمت ملا حسین تا در قلعه رفت.»

حضرت بهاء الله در دعای افطار می‌فرماید:

«... کَبْرَ اللّٰهِمَّ ... عَلٰی اَوَّلِ مَنْ اَمَنَ بِهِ وَ بآیَاتِهِ الَّذِیْ جَعَلَهُ عَرْشاً لِاسْتِوَاءِ کَلِمَتِکَ الْعَلِیَا وَ مَحَلًّا لظُهُورِ اسْمَائِکَ الْحُسْنٰی وَ مَشْرِقًا لِاَشْرَاقِ شَمْسِی»

دریافت داشت و برای جناب سید کاظم رشتی فرستاد، ایشان در جواب وی نامه‌ای مرقوم داشتند که گویای علو مقام جناب ملاحسین نزد آن جناب است:

«صحیفه‌الاشتیاق به شرف مطالعه جناب مستطاب قدوة الأطیاب علامی فهامی مخدومی آخوند ملاً حسین بشرویه سلمه الله تعالی مشرف شود. السلام علیک یا سیدی و مولای ورحمة الله وبرکاته. بسم الله الرحمن الرحیم مخدوم معظم مفخّم مراسله دوستی مواصله آن برادر مهربان را جناب مستطاب قدوة الأطیاب كهف الحاج حاجی سید محمد رسانیدند و لساناً آن چه گفتنی بود، گفتند. جزاکم الله عن هذه الفرقة المحقة خيراً اظهار حق کردی و کسر صولت باطل نمودی. همین عمل افضل است برای شما از جمیع طاعات و عبادات و قربات؛ زیرا که کل آنها فروع و توابع این اصل اصیل است. الحمد لله حق سبحانه تعالی به برکت مولانا صاحب الزمان عجل الله فرجه و روحی له الفداء این تأیید و نصرت فرمود...» (حضرت نقطه اولی، اثر محمد علی فیضی، ص ۵۲)

شهادت حضرت طاهره به علو مقام جناب باب‌الباب

یکی از زیباترین مطالبی که در حق جناب باب‌الباب نوشته شده، از قلم شیوای حضرت طاهره است. ایشان در سال ۱۲۶۱ در جواب شبهات ملاً جواد (خوار) قزوینی و ملاً عبدالعلی نامه‌ای نگاشتند و به اقامه ادله و براهین پرداختند. در قسمتی از این نامه آمده است:

«از احوال جناب مستطاب، حجاب الحجاب و جناب الجناب و باب‌الباب، الظاهر المطهر و النجم الزاهر و البدر الباهر و الدرّ الفاخر المصباح النورفی اللیل الیدیجور المؤید من الحق و اسبق من سبق، المطهر عن کل شین و المصلی بقبلتین، جناب مولاً محسین سلمه الله و عافاه و

جعلنی من کل مکروه فداه مسطور نموده بودی. اشهد الله و اولیائه بأنی مؤمنٌ به و بما أنزل فی حقّه و إینه وجه معرفة المعبود و سَلَّمٌ للصَّعود و أوّل مؤمنٌ فی ذرّ الإیجاد و ثانی مظهر فی لوح الفؤاد و حقّه عظیم عظیم و شهادت می‌دهم و شاهد می‌گیرم خالق کل موجودات و بارئ النسمات و داحی الدّحوات را که او مؤید به روح می‌باشد من عندالله و نطق نمی‌نماید إلاّ به اذن الله و او را مفترض الطّاعة می‌دانم و منصوص از قبل ولیّ متصرّف برحقّ و منصوب من الحقّ و درردّ و خلافتش آتش سرکش جحیم را بر خود خروشان می‌بینم. نعوذ بالله و نستجیر به منّ الإلحاد فی عظمته و الشّک فی سلطنته ...

«بعد از آن که جناب قطب الاقطاب و مرجع اولی الأفتدة و الألباب، جناب سیّد اکبر و النور الأتور روحی فداه جهان را از غیاب نفس شریف تیره و در حجاب نمودند و سحاب ظلمات انبیات اهل سکر و غفلت از شش جهت متراکم گردید و سرکار شماها و ما در پرده‌های غفلت و در ارض عادات ساکن و از اکل و شرب و نوم به مثل حیوانات محظوظ ... بودیم، غافل از آن که خداوند عالم زمین را خالی از حجّت ظاهره نمی‌گذارد بعد از آن که به خلق فهمانیده و این باب را مفتوح فرموده من طلبه و جدّه؛ چنانچه باب الله المقدم (ص) و روحی فداه فرموده بودند و این بزرگوار باب الباب (س) بعد از کسر صولت باطل از اصفهان^(۷) به خراسان تشریف بردند؛ بعد از زیارت مراجعت فرموده بودند. کرمانشاهان این خبر وحشت اثر را شنیده، احوالش زبون و مزاج شریف دگرگون و صحّتش به سقم و سرورش به غم و الم مبدل گشته، مرض شدیدی به جنابش طاری شده که حرقت او و حرارت فرقت باب الله المقدم در کلّ عروق و اعصابش ساری و جاری گردید تا آن که به مسجد کوفه کشانید؛ به انواع ریاضات و گریه و مناجات مشغول گردید و طلب عالم ربّانی و نور صمدانی از قاضی الحاجات نمود تا

آن که عالم السرائر و مجیب الدعوات ندای با سوز و گدازش را شنید و لسان حال و مقالش را موافق و در دعوی محبت صادقش دید. پس منت عظیم بر او نهاده، او را به ساحت قرب خود کشانید و پرده از جمال با کمال برداشته، به تجلی برآمده او را از خود بی خود به خود رسانید.

«شهادت می‌دهم که آن جناب طالب بود حقیقتاً و صدقاً حینی که طالبی نبود. نمی‌شناسد او را مگر کسی که او را خلق فرموده و بابِ بابِ فیوضات نامتناهیۀ خود قرار داده. همین آیه به جهت اولی‌الالباب در وصف او نقاب حجاب مرتفع می‌نماید تا طالب به نظر صواب را درک نماید: "یا ایها الباب خذ هذا و إملاً نفسک من ماء کافور الظهور و کن لله کالقطعة الحدیة المحماة بالنار القدیمة..."»

«و شهادت می‌دهم در حق سابقین که ایشان مقرب عندالله و فائز به فوز عظیم و در مقام مرتفع‌اند که احدی را آرزوی رتبه ایشان نشاید. زیرا که سبب گردیدند به ظهور النور علی‌الطور و عالم را روشن نمودند و ایشانند مصابیح نور در ظلمات دیجور و جمله کتاب مستور... آه ثم آه از غفلت و تقصیر و احتجاب مادر حق معرفت ایشان. آیا چه بلاها در ظهور حق به جان نخریدند و چه مصیبت‌ها که ندیدند در حالتی که ما و شما در خواب غفلت مشغول با اغیار بودیم. اصلاً ابداً بوی طلب به مشام ما نرسیده؛ شیطان ما را چنان فریب داده و از طلب باز می‌داشت که بر خدا است اظهار حجّت. اما آیات مترادفات حق را در باب طلب حق در طاق نسیان گذارده بودیم... و غافل از آن که مطلوب بدون طالب و مرغوب بدون راغب در جلوه نمی‌آید و پرده از جمال نمی‌کشد. چنین بوده سنت الهی و ما را شیطان فریب داده و در بستر غفلت خوابانیده بود... ایشان اقرب هستند بر آن بزرگوار از کل خلق به جهت این که ترقی شخص به فواید است و تحقق و

ظهور فؤاد منوط به تصدیق این مقام. پس آنها پیش از خلق و مع الخلق هستند...» (ظهورالحق، ج ۳، ص ۵۰۰ - ۴۹۹)

محلّ شهادت جناب باب‌الباب

همان‌طور که در تاریخ نبیل مسطور است: «در یکی از الواح، بیانی به این مضمون مندرج است که می‌فرمایند، خاک زمینی که ملاحظه‌کن در آن مدفون است، اندوه و غصّه هر محزونی را به فرح و شادی تبدیل می‌کند و هر مرضی را شفا می‌بخشد.» (ص ۴۳۶) در توقیع حضرت ولی‌ام‌الله نیز که فوقاً نقل شد، همین مضمون مشاهده می‌شود.

اما تعبیر زیبای حضرت ربّ اعلی از محلّ استقرار رمس جناب باب‌الباب «منتهی ذرّة الفردوس» است که در ابتدای یکی از زیارت‌نامه‌ها عَزَّ نَزول یافته است:

«بسم الله الرحمن الرحيم وإذا أردت أن تدخل تلك الأرض المقدسة فطهر نفسك وطيب ما عندك على أحسن ما كنت مقتدرًا عليه وإعلم أن هنالك أعلى أفق العرش ومنتهى ذرّة الفردوس وإن الله لم يزل ناظرًا...» (ظهورالحق، ج ۳، ص ۱۴۰)

مضمون: (به نام خداوند بخشنده مهربان و موقعی که می‌خواهی وارد آن زمین مقدّس شوی، پس به بهترین وجهی که می‌توانی خود را پاکیزه کن و هرآنچه که نزد توست، طاهر نما و بدان که آنجا، بالاترین افق عرش و بالاترین نقطه فردوس است و به درستی که خداوند همیشه بر حال تو ناظر است.)

حضرت بهاءالله نیز محلّ استقرار رمس آن جناب را (فردوس) نامیده‌اند. در سورة الزیارة خطاب به (ورقة الفردوس) می‌فرمایند:

«وإذا أزدت الشروع في زیارتک مطلع الأسماء و منبعها و مشرق الصفات و مخزنها قومی ثم ولی وجهک شطر الفردوس مقرّ الذی دُفِن اسمُ الأول و جعله الله مشهد هیکله المقدّس العزیز المنیر.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۳۰۵)

مضمون: (و موقعی که خواستی زیارت مطلع اسما و منبع آن و مشرق صفات و مخزن آن را شروع کنی، از جای برخیز و روبه سوی فردوس مقرّی که اسم اول دفن شده و خداوند آن را شهادت گاه هیکل مقدّس عزیز منیرش قرار داده، بگردان.)

شهادت جناب باب الباب

شهادت جناب باب الباب ضایعه‌ای بود که سبب حزن و اندوه مظهر ظهور الهی، حضرت ربّ اعلیٰ، در جبل ماه کوشد و مدّت شش ماه نفحات وحی منقطع گردید. حضرت بهاء الله ایشان را شهید قبل از شهادت می‌نامند:

«اسم حاء علیه من کل بهاء ابهه به این شهادت کبری فائز شد قبل از شهادت ظاهره. چه که از خود به هیچ وجه اراده و مشیّت و خیالی نداشت. جمیع این مراتب را فدای دوست نمود و بعد هم به شهادت ظاهره فائز شد و جان را در ره محبوب حقیقی نثار نمود.» (ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۴۲)

در زیارت نامه نیز به این مصیبت شهادت داده‌اند:

«أشهدُ بأنّ وُردَ علیک فی سبیل ربّک بلائاً عظمی و مصائب کبری و أحاطتک الضراء عن کلّ الجهات و ما منعتک شیئاً عن سبیل بارئک و جاهدت بنفسک إلی أن استشهدت فی سبیله و کنت من المستشهدین و أنفقت روحک و نفسک و جسدک حباً لمولاک القدیم و أشهد أنّ فی مصیبتک بکت کلّ الأشياء بین الأرض و السماء ثم عیون المقرّبین خلف

سرادق عَزَّ مبین و عَزَّت الحوریات رؤسُهُنَّ فی الغرفات و ضربنَ علیها
 بأناملِ قدسٍ بدیع و خزن بوجوههنَّ علی التراب و جلسن علی الزماد و
 ینوحهنَّ حینئذٍ علی غرفات حُمُرٍ منیر. و أشهد أنّ فی مصیبتک قد لبس
 کلّ الأشياء رداء السّوداء و اصفرت وجوه المخلصین و اضطربت اركان
 الموحّدين و بکت عین العظمة و الکبریاء فی جبروت قدسٍ رفیع «(بشرویه،
 ص ۴۴۶)

مضمون: (شهادت می‌دهم که وارد شد بر تو در راه پروردگارت بلائی بزرگ و
 مصیبت‌های شدید و احاطه کرد تورا شدت و سختی از جمیع جهات و هیچ چیز
 تورا از سبیل پروردگارت باز نداشت و به نفس خودت مجاهده کردی تا در راه او
 شهید شدی و روح‌ت را و نفست را و جسدت را به علت محبت مولای قدیمت
 انفاق کردی. شهادت می‌دهم که همه‌ی اشیاء بین زمین و آسمان در مصیبت تو
 گریستند؛ چشم‌های مقربین آن، سوی سرپرده‌های عزت آشکاراشک ریختند و
 حوریات سرهای خود را در غرفه‌ها عریان کردند و به انگشت‌های مقدس بدیع بر
 آن کوبیدند و به صورت به خاک افتاده بر خاکستر نشستند و هم‌اکنون در غرفات
 سرخ‌رنگ نورانی می‌گیرند. و گواهی می‌دهم که به مصیبت تو، جمیع اشیاء لباس
 سیاه به بر کردند و سیمای مخلصین به زردی گرایید و ارکان موحّدین لرزید و
 چشم کبریایی در جبروت قدس بلندش اشک بارید.)

زیارت‌نامه‌ها

زیارت‌نامه فوق با عنوان «بسم الله الأقدس الأبھی اشهد بنفسی و ذاتی و کینونتی و
 لسانی و قلب و جوارحی ...» شروع می‌شود و در طی آن، جناب باب‌الباب را به
 عنوان «اول نور ظهر عن جمال الأحدیة و اول شمس اشرفت عن افق الالهیة»

مضمون: (نخستین نوری که از جمال الهی ظاهر شد و اول خورشیدی که از افق خداوندی اشراق کرد) می‌ستایند و به عنوان کسی که «بک استوی جمال السَّبْحان علی عرش اسمه الرَّحمن و بک ظهرت مشیة الأُولیه لأهل الأکوان و بک نُزِّلَتْ نعمة الفردوس من سماء الفضل من لدن ربک العزیز المَنَّان و بک ظهر أمرالله المهیمن المقتدر العزیز القدیر.» مضمون: (جمال سبحان به تو بر عرش اسم رحمانش جالس شد و مشیت اولیه به تو بر اهل عالم ظهور فرمود و نعمت بهشتی به تو از آسمان فضل از سوی پروردگار عزیز مَنانت فرو بارید و امر خداوند مقتدر عزیز قدیر به تو ظاهر شد) از او یاد می‌کنند. متن کامل این زیارت‌نامه در صفحه ۴۴۴ کتاب (بشرویه) اثر دکتر فیروز براقی، طبع بنیاد فرهنگی نحل، پاییز ۲۰۱۰ درج شده است. البته با نگاهی به سورة الزیارة مشهود می‌گردد که زیارت‌نامه فوق از اواسط لوح مزبور (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۳۰۵) شروع می‌شود و تنها تفاوت‌های مختصری که مشهود گردید، ابتدا در عنوان دو لوح بود و سپس در سه نقطه‌ای که بعد از بند اول در کتاب (بشرویه) گذاشته شده دال بر حذف سطور یا کلماتی بود و نکته آخر آن که بند دوم در زیارت‌نامه با عبارت (پس بگو) شروع می‌شود و در سورة الزیارة با (ثمّ قولی).

زیارت‌نامه سوم که مختصرتر از دیگری است، در صفحه ۸۱ جلد هشتم مائده آسمانی مندرج است که عیناً درج می‌گردد تا مسک‌الختم این مقاله مختصر گردد:

«هو الاقدم الأعظم الأبهی

اول نور اشرق و لاح من أفق رحمة الله مالک الأنام و أول روحٍ ظهر باسم
الرَّحمن علیک یا مطلع الإیقان و مشرق الإحسان. أشهد أنك سمعت نداء
سدره المنتهی قبل الوری و توجَّهت إليها منقطعاً عن کلِّ ما خُلِقَ فی

ناسوت الإنشاء و شربت من أول كأسٍ أدارها أيادي الألفاظ بين الأرض و
 السماء روحى لنفسك الفداء يا مبدء الخيرات و مظهر البيّنات. لولاك ما
 نُزِلَت الآيات و ما استقرَّ على العرش خالقُ الصفات الذى به أخذت الزلازل
 كلَّ القبائل و نُصِبَ الميزان و مرّت الجبال إننى أسئَلُ الله بك أن يؤيدنى
 على أتباع أوامره و يقربنى اليه و يجعلنى من الناصرين لأمره و الزائرين
 لحضرتك و اللّائذين بجنابك متشبّثين بجودك. إنّه لهو المقتدر المتعالى
 العزيز المنان.»

مضمون: (اول نوری که از افق رحمت خداوند، مالک بندگان اشراق کرد و
 درخشید و اول روحی که به اسم رحمان ظاهر شد، بر توباد ای مطلع ایقان و مشرق
 احسان. شهادت می‌دهم که تو ندای سدره منتهی را قبل از مردمان شنیدی و
 وارسته از جمیع آن چه که در عالم عنصری خلق شده به او روی آوردی و اول
 جامی که دست لطف بین آسمان و زمین به دور آورد، نوشیدی. روح فداى توباد
 ای آغازگاه خیرات و ظاهر کننده دلایل واضحه. اگر نبودی، آیات نازل نمی‌شد و
 خالق صفاتی که به اولرزه بر کل قبایل افتاد و میزان نصب شد و کوه‌ها به حرکت
 آمدند، بر عرش نمی‌نشست. خداوند را به تو قسم می‌دهم که مرا تأیید فرماید بر
 پیروی از اوامرش و نزدیک گرداند مرا به خودش و مرا از یاوران امرش قرار دهد و
 زائرین حضرتت و از کسانی که دست به دامن تو شوند و به جود و کرم تو متشبّث
 شوند. به درستی که او مقتدر و بلندمرتبه و عزیز و منان است.)

تاریخ حیات جناب باب‌الباب به اختصار^(۸)

ملاً حسین بشرویی، ولد حاجی ملاً عبدالله صباغ، از متمولین بشرویه بود. او از
 ابتدای طفولیت، دارای حرکاتی بود که در نظر مردم محیرالعقول جلوه می‌کرد.

ابوین او که وی را دارای استعدادات مکنونه می‌دانستند، ابتدا او را برای تحصیل به مشهد اعزام کردند و در مشهد بعد از شنیدن آوازه جناب شیخ احمد احسائی در طریقه شیخیه وارد شد. بعد از فوت پدر، با فروش قسمتی از املاک موروثی، همراه با مادر، برادران و همشیره‌اش که در تاریخ به ورقه‌الفردوس معروف است، به عتبات عالیات عزیمت کرد و علی‌رغم اصرار جدّه‌اش، حاضر به اختیار عیال نشد.

در دوران توقّف در بشرویه در عالم رویا حضرت رسول اکرم را دید که آب دهان خود را در دهان ملا حسین ریختند که منجر به فورانی از دهان او شد که قادر به جلوگیری از آن نبود و جریان آن عالم را احاطه کرد. در کربلا مدت یازده سال نزد مرحوم حاجی سید کاظم رشتی تلمذ نمود و توجّه و میل سید به ایشان جلب شد و در اندک مدّتی مشاّر بالبنان گردید. ملاقات او با دوتن از مجتهدین بنام ایران که از طرف جناب سید با آنها دیدار کرده نسبت به عقاید جناب شیخ و جناب سید، آنها را متقاعد نمود، معروف است؛ بیان حضرت اعلی در باره ملاقات واقناع حاج محمدباقر در سطور فوق نقل شد.

بعد از صعود جناب سید کاظم رشتی، توجّه شاگردان به ایشان متوجّه بود و حتّی تصوّر می‌کردند جناب ملا حسین قائم مقام جناب سید خواهد شد. اما ایشان طبق وصیّت معلّم خود به جمیع شاگردان گفت که باید برای جستجوی قائم موعود عزیمت کنند و خود ایشان پیش قدم شده، بعد از یک اعتکاف چهل روزه عازم ایران شد و نهایتاً در شیراز به حضور حضرت اعلی رسید و بعد از آن که امر به او ابلاغ شد، با تقدیم سؤالاتش و دریافت جواب و نیز تفسیر سوره احسن القصص از صراط به سلامت عبور کرد.

مأموریت مهمی که حضرت اعلیٰ به او واگذار کرده بودند، رساندن آیات نازل از قلم ایشان به حضور حضرت بهاءالله بود که به انجام دادن آن توفیق یافت. سپس زمانی که حضرت اعلیٰ در ماکو تشریف داشتند، به حضور ایشان رسید که مأمور شد گنج پنهان در مازندران را بیابد که در حین ملاقات با حضرت قدّوس متوجّه شد، مقصود از گنج پنهان ایشان است و سپس با دریافت عمّامه سبز حضرت اعلیٰ و موهوب شدن به لقب (سید علی)^(۹) طبق امر آن حضرت، علم‌های سیاه را از خراسان برافراشت و با عده‌ای از اصحاب برای مساعدت و همراهی جناب قدّوس به صوب جزیره الخضرا (مازندران) حرکت کرد و نهایتاً در قلعه شیخ طبرسی با ابراز شجاعت‌های بسیار به شهادت رسید.

بیان حضرت اعلیٰ در مورد شهدای قلعه شیخ طبرسی بسیار گویای عظمت مقام ایشان و دیگر اصحاب است:

«تصوّر کن ظهور او را مثل ظهور نقطه فرقان که چقدر از حروف انجیل منتظر بودند او را ولی بعد از ظهور، اصحاب جنت نبود تا پنج سال الّا امیرالمؤمنین (ع) و هر که در آن یوم مؤمن به حضرت بود سزاً و کلاً اصحاب نار بودند و گمان می‌کردند که اصحاب جنتند و هم‌چنین در این ظهور، مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیه جواهر خلق را حرکت داده تا آن که سیصد و سیزده نفر نقبا گرفته شد.» (منتخبات آیات، ص ۵۷)

یادداشت‌ها:

۱. بیان مبارک دیگر در تأیید این مقام در لوح اشرف عزّ نزول یافته است: «قل انّ دلیله نفسه ثمّ ظهوره و من یعجز عن عرفانها جعل الدلیل له آیاته و هذا من فضله علی العالمین و اودع فی کلّ نفس ما یعرف به آثار الله و من دون ذلک لم یتّم حجّته علی عباده انّتم فی امره من

المتفکرین. انه لا يظلم نفساً ولا يأمر العباد فوق طاقتهم وانه لهو الرحمن الرحيم. قل قد ظهر امرالله على شأن يعرفه أكمة الأرض فكيف ذوبصر طاهر منير.» (لوح اشرف، مجموعه الواح، ص ۲۱۳) مضمون: (بگو به درستی که دلیل او، خود او است، سپس ظهورش و کسی که از عرفان این دو عاجز ماند، آیات را برای او دلیل قرار داد و این از فضل او بر اهل عالم است و در هر نفسی آن چه را که به آن آثار الهی را بشناسد به ودیعه گذاشته است زیرا در غیر این صورت، حجّت او بر بندگانش تمام نمی شود اگر شما از متفکرین باشید. او به احدی ظلم نمی کند و به بندگان فوق طاقت آنها امر نمی کند چه که بخشنده مهربان است. بگو امرالله به شأنی ظاهر شده که کوران مادرزاد زمین نیز آن را می شناسند، چه رسد به کسانی که دارای دیده پاک روشن هستند).

۲. جناب فاضل مازندرانی داستانی را از قول آقا سید مؤمن «یکی از فضلا و ظرفای خراسان که با آن جناب در زمان صغر سنّ و ایام شباب هم سنّ و هم بازی و هم درس بود و ایمان او به این امر نیز به واسطه آن جناب شد» نقل می کنند که گویای همین مطلب است. آقا سید مؤمن می گوید: «روزی در مشهد از درب مدرسه به اتفاق آن جناب می گذشتم. همین که نظر به مدرسه انداخت، این بیت را قرائت کرد:

یک اهل دل از مدرسه نامد بیرون ویران شود این مدرسه دارالجهل است

پس من عرض کردم: بحمدالله از مدرسه مانند شما بزرگواری بیرون آمد؛ چرا آن را نکوهش می نمایید. در جواب بدین عبارت به من خطاب کردند: ای آقا سید مؤمن مگو، مگو. چه که افکار و احوال حاصله در این مدرسه باعث شد که با حجّت خدا چهل شبانه روز مباحثه و احتجاج کردم.» (ظهورالحقّ، ج ۳، ص ۱۱۹) در صحّت و سقم این مطلب نتوان به قاطعیّت اظهار نظر کرد؛ چه که تفصیل مزبور به نقل از کتاب ابواب الهدی تألیف فاضل هشتروندی است که حاجی معین السلطنه تبریزی بیان کرده است و مدّت زمان محاجّه جناب بابالباب با حضرت اعلیٰ را چهل روز نوشته است: «... مبادله و مقاوله سخنان شد و او اظهار امرش را فرمود و چند روز مشغول مذاکره و محاجّه با آن حضرت بودم و گاهی نزدیکان طریق و هم سفران خویش می رفتند ... بالجمله، جناب ملا حسین چندی با آن حضرت

محتاجه و مدافه نمود تا بالاخره با عین الیقین حقیقت را مشاهده نمود، کمتر تعظیم خم آورد و ساجد گشت.» (همان، ص ۱۹- ۱۱۸)

۳. حضرت بهاء الله در لوح جناب زین المقربین می فرماید: «مثل ناس مثل حوت است و مثل الواح الهیه ماء.» در بیان دیگر از قلم قدم نازل: «وامر الهیه به منزله بجر است و ناس به منزله حیتان.» (کتاب اقدس، طبع مرکز جهانی، مقدمه، ص ۱۳)

۴. قرآن کریم، سوره اسرا (۱۷)، آیه ۷۰. اصل آیه به این صورت است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» مضمون: (و به راستی که فرزندان آدم را گرامی داشتیم و به ایشان از پاکیزه‌ها روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آن چه آفریده‌ایم، چنان که باید و شاید، برتری بخشیدیم - ترجمه بهاء الدین خرّمشاهی)

۵. مطالع الانوار، ص ۲۴۷

۶. حضرت عبدالبهاء در لوحی یا عنوان «ای بنده بهاء، سرهاست که در پای آن دلبر یکتا افتاده ...» جناب قدّوس و جناب باب‌الباب را ذکر می فرماید و از ایشان با عنوان (جناب باب) یاد کرده‌اند: «حضرت قدّوس در مشهد فدا سبّوح قدّوس ربّ الملائکه و الزّوج فرمود و جناب باب فدیتک روحی یا ربّ الأرباب ندا کرد.» (بشارة التّور، ص ۳۰۶)

۷. اشاره به عبارتی است که جناب سیّد کاظم رشتی خطاب به جناب ملا حسین و در جواب نامه آن جناب بعد از اقتناع سیّد محمّد باقر شفتی رشتی مرقوم داشتند: «اظهار حقّ کردی و کسر صولت باطل نمودی. همین عمل افضل است برای شما از جمیع طاعات و عبادات و قربات؛ زیرا که کلّ آنها فروع و توابع این اصل اصیل است.» (حضرت نقطه اولی، اثر محمّد علی فیضی، ص ۵۲)

۸. اگرچه شرح حال جناب باب‌الباب در مآخذ گوناگون تاریخی از قبیل ظهورالحقّ، تاریخ نبیل، تاریخ شهدای امر، تاریخ امری خراسان ذکر شده، اما به نظر می رسد جامع ترین تاریخ حیات جناب ملا حسین را جناب روح الله مهرباخانی به زبان انگلیسی با عنوان Mulla Husayn: Disciple at Dawn نوشته باشند که در ۱۹۸۷ توسط کلمات پرس در ۲۸۶ صفحه

به طبع رسید. متأسفانه این کتاب گران قدر هنوز به فارسی ترجمه نشده است؛ لهذا برای تنظیم این تاریخچه مختصر از سایر منابع امری استفاده شد.

۹. نصرت الله محمد حسینی (حضرت باب، ص ۴۳۲ / تاریخ نبیل، ص ۳۲۸)